



# ادبیات معاصر فارسی دری در افغانستان

## ادبیات معاصر فارسی دری در افغانستان

در آغاز سده بیستم میلادی، افغانستان با تحولات و دگرگونی های اقتصادی و فرهنگی روبرو می شود. در نخستین دهه این قرن است که با تغییر مناسبت های اجتماعی و سیاسی روبرو می گردیم. در سال 1913 نخستین مدرسه به شیوه مدارس جدید غربی گشایش می یابد و به نام امیر وقت، حبیبیه نامیده می شود. این مدرسه، که معلمان هندی نیز آموزگاران آنند، کانونی می شود. برای جنبش های فکری، و نهضت مشروطیت نیز از همین جا سربلند می کند.

سال 1911 محمود طرزی، که پس از سال های تبعید از ترکیه برگشته بود، بر اثر نفوذی که دربار دارد، دو هفته نامه ای را به نام "سراج الاخبار" بنیان می گذارد. هرچند این نخستین جریده در کشور نیست، ولی نخستین جریده ای است که هم در عرصه ژورنالیسم و روزنامه نگاری و هم در حوزه ادبی کشور، پیشاهنگ رشد و تحول این دو عرصه به شمار می آید. اگرچه برای بار نخست جریده "شمس النهار" در سال 1783، به نشر خویش آغازید، اما به هیچ روی نتوانست منشأ اثری بر عرصه روزنامه نگاری و ادبیات گردد و سهمی اندک هم در تحول ادبی کشور داشته باشد.

سراج الاخبار نه تنها در پویایی جریان روزنامه نگاری نقشی ارزنده بازی کرد، بل در ایجاد فضای نو آیین و تازه در عرصه ادبیات، گام های استواری برداشت و زمینه را مساعد ساخت که شعر و نثر کشور به جستجوی مضامین تازه برخیزد و جای اندیشه های فردی، غیر اجتماعی، مجرد و شخصی را، افکار و اندیشه های اجتماعی بر سازد.

محمود طرزی که به گونه غیر مستقیم، یعنی از مجرای ادبیات ترکیه، به ادبیات فرانسه و مغرب زمین آشنایی یافته بود، جریده اش را عرصه معرفی اینگونه ادبیات و گرده برداری و تقلید از ادبیات اروپایی ساخت. اگر بنا باشد به گونه فشرده از شیوه کار طرزی در دگرگونی ادبیات سنتی فهرستی تهیه بداریم، به چنین خلاصه ای دست می یابیم:

**1- ترجمه رمان اروپایی و آشنا ساختن خوانندگان به نحوه جدید داستان نویسی** باخت زمین که با شیوه سنتی افسانه گویی، قصه نویسی و حکایت نگاری ادبیات فارسی، تفاوت فاحش داشت. او رمان های "ژول ورن" را به فارسی دری برگرداند و به صورت مستقل چاپ کرد و زمینه را فراهم ساخت که نویسندگان کشور به شیوه داستان نویسی غربی آشنایی به هم رسانند.

**2- تحول در مضمون شعر و پشت کردن به مسائل شخصی و ضجه های عاشقانه.** طرزی دو مضمون جدید را در شعر دارد؛ نخست، اصطلاحات فناوری و تمدن اروپایی؛ دو دیگر، مسائل اجتماعی و میهن پرستی.

او قالب کلام خویش را دگرگون نکرد، بل در همان فرم و قالب کلاسیک اندیشه های آن روزی را گنجاند و صدایش را از همان محدوده قالب های قدیمی با پیام های نوینی بلند کرد. شعری را که او هواخواهش بود، "شعر مقتضیات" نامیده اند که بار نخست در فرانسه و سپس در ترکیه و ایران و افغانستان پیروان و مشتاقانی را یافت. شعر مقتضیات افغانستان، افزون بر دو ویژگی و خصوصیتی که برای آن بر شمردیم، تلاش ورزید تا زبان گفتار را نیز در حریم خویش رخصت دخول دهد و بی پروا به انتقاد معاندان و مخالفان، از کاربرد واژگان عامیانه هراسی نداشته باشد. طرزی حتی شاعران را تشویق و تحریک کرد تا به گویش های محلی خویش سرودهای به نام او بفرستند و او دست به چاپ آنها زند.

در همین روزگار، انواع ادبی دیگر چون پارچه های ادبی و شعر منثور، که تقلیدی از ادب اروپایی بود، رایج گشت و قطعات نمایشی در جریده سراج الاخبار چاپ گشت.

سال 1298 (1919) پس از کشته شدن امیر حبیب الله، پادشاه افغانستان، عین الدوله امان الله فرزند امیر مقتول بر جای وی نشست و به دنبال آن، مشروطه خواهان و روشنگران تجدد طلب را از زندان آزاد ساخت. آنان قدرت و مدیریت را در عرصه های مختلف در دست گرفتند و سال های 1919-1929 را در دهه گسترش فرهنگ و بالندگی مطبوعات و روزنامه نگاری ساختند. جنگ های استقلال طلبانه کشور در همین دهه به ثمر نشست، نخستین قانون اساسی در همین روزگار تدوین گشت.

نوسازی و مدرنیزاسیون در حیات اجتماعی با اعمال قدرت دولت اصلاحگرا در اوضاع و احوالی صورت می پذیرفت که سنت به سختی بیداد می کرد و هیچ گونه تحول و توسعه سیاسی و اقتصادی را بر نمی تافت، ولی با این حال دولت جدید در همه عرصه ها دست به نوآوری، ابتکار و تجدد می زد و مدرنیته در برابر سنت پیگیرانه می رزمید؛ ولی در این چالش، نوگرایان فرهنگ و سیاست، شکست سختی را چشیدند و جدال تجدد و سنت به شکست تجدد انجامید.

با برچیده شدن اصلاحات امانی، بار دیر روزگار اختناق فرا می رسد و ادبیات زیر چتر حکومت های خودکامه، مجالی برای تنفس نمی یابد. نظارت بر مطبوعات و آثار ادبی، سانسور، تفتیش عقاید و نابودی آزادی بیان، از دستاوردهای این دوران است.

در سال 1309 خورشیدی (1930)، "انجمن ادبی هرات" به دست تتی چند از سخنوران آن دیار، پس از ماهها رکود و فترت ادبی، گشوده می شود و یک سال پس از آن، "انجمن کابل" گشایش می یابد. این هر دو انجمن مجله های ادبی "هرات" و "کابل" را انتشار می دهند؛ اما این مجله ها به ویژه مجله کابل، نمی توانند پایگاهی برای شعر مدرن و داستان نوحاسته باشند. مجله ادبی کابل در واقع سنگری می گردد برای ادبیات سنتی، شعر و داستان مدرن به حاشیه رانده می شوند. در این میان، دولت نیز دو سوم نویسندگان انجمن ادبی کابل را که مردانی متجدد و آزادیخواه بودند، به زندان های طولانی می افکند.

نمایندگی شعر کلاسیک و سنتی در این دوران، قاری عبدالله عبدالحق بیتاب و خلیل الله خلیلی اند. دو تن نخست، به ترتیب ملک الشعراي افغانستان می گردند و خلیلی که از آنان جوانتر است، از یک سو به جای گرایش به شیوه شعرسرایي مکتب هندی، به مکتب خراسانی روی می کند و از سوی دیگر گوشه چشمی به شعر جدید دارد و قطعاتی در فرم های جدید و با مضمون های نسبتاً نو آیین عرضه می کند.

در سال 1318 پس از چاپ شعرهای "غراب" و "ققنوس" از نیما یوشیج در مجله "موسیقی" خلیل شعری به نام "سرود کوهستان" می نویسد که شعری است شبه نیمایی، و به مجله ادبی کابل می فرستد؛ ولی سنت گرایان این شعر را که تساوی طولی مصراع ها در آن رعایت نشده بود، چاپ نمی کنند و خلیلی جوان را به خاطر چنین بدعتی مورد سرزنش قرار می دهند. به رغم خواست محافظه کاران ادبی، شعر نو و داستان جدید آرام آرام پامی گیرد و راهش را در آشفته بازار ادبی پیدا می کند. نخستین مجموعه شعر نو در سال 1336 (1957) روی چاپ را می بیند و در سال 1341 (1962) دفتر از چند شاعر نوسرا در کابل انتشار می یابد.

نسل نخستین که به جبهه تجدد در شعر می پیوندند، محمود فارانی، بارق شفیعی، سلیمان لایق، سهیل و آیینه و چند تن دیگرند. دنبال آنان واصف باختری، اسدالله حبیب و نگارنده این قلم، ولی سهم این شاعران در روند شعر نو یکسان نیست. تاریخ نگاران ما سال های 1964 تا 1973 را دهه دمکراسی، دهه مشروطه و دهه قانون اساسی مردم سالارانه که راه را برای تشکیل احزاب سیاسی گشوده است، نافذ می شود.

قانون مطبوعات آزاد در همین سال ها انتشار می یابد و نشریه های گوناگون و غالباً با گرایش های ایدئولوژیک و آرمانخواهانه از همین سال ها آغاز به نشر می کنند. تظاهرات خیابانی، اعتصابات و تعطیلی پی هم دانشگاه کابل به علت تظاهرات در همین فصل تاریخی است. موثرهای سیاسی - اجتماعی و موثرهای جدید فرهنگی، مضامین نوی برگرد ادبیات تحمیل می کنند و از جایی که تجدد در ادبیات، تابع تجدد در محیط زندگی است، ناگزیر شرایط اجتماعی جدید، سیمای جدیدی به ادبیات ما می بخشد.

در شعر مدرن سال های چهل و پنجاه خورشیدی، دگرگونی چشمگیری در مضمون و شکل شعر پدیدار می گردد. شعر مدرن در جبهه زندگی قرار می گیرد و بازتاب زندگی نمایش غم ها و شادی های انسان معاصر را رسالت خویش می سازد، گرچه کلیت شعر مدرن از نظر دورنمایه به دوپاره می شود. شقه ای از آن ادبیات "من" گر است با مویه های یأس آلود، و شقه دیگر، شعر اندیشه گرا و جامعه گراست. در این میان، شاعران آرمانگرا، که به مارکسیزم لنینیسم دل بسته بودند، در جستجوی آرمان شهر خویش اند و به فرادهای خیال انگیز دل بسته اند.

در شعر مدرن سال های چهل و پنجاه خورشیدی، دگرگونی محسوس و چشم گیری در مضمون و شکل شعر پدیدار می گردد. رمانتیسم دقیق و احساساتی و شعر اجتماعی و متعهد آیشان به یک جوی نمی ورد. تصویرگری طبیعت و بیان احوال نفسانی با زبان تغزلی و غنایی، تصویر لحظه های شیدایی و شادخوارگی، ویژگی شعر دسته نخستین است، و بازتاب ناهنجاری های اجتماعی و عواطف جمعی دل بستن به قهرمانان خیالی و رهیافت به آرمانشهر موعود، دلبستگی دسته سوم. اینان با طرح مسائل شخصی و فرایند ذهنی در جستجوی پاسخگویی به نیازمندی های خویش اند و آنان با عنوان کردن عواطف اجتماعی و رویدادهای پیرامونی، پاسخگویی خواست های زمانه.

سال 1973 پیکر آزادی نسبی با گلوله های کودتاجیان، از هم دریده می شود. حکومت تک حزبی، حکومت منع مقررات گشت و گداز شبانه است، حکومتی که دموکراسی را بر نمی تابد؛ هیچ گونه مدارا و کثرت گرایی را نمی تواند تحمل کند؛ بر مسند قدرت فراز می آید. دیگر زبان ها بسته و خامه ها شکسته می شوند. اما هنوز هم فاجعه آغاز نگردیده است و کودتای آپریل 1978 در راه است. هنوز هم

سربازان ارتش سرخ از جیحون نگذشته اند، و هنوز هم بمب افکن ها، بر بام خانه ها، بر دهکده ها و کشتزارها، ارمغان های خویش را نثار نکرده اند.

کودتا و سپس تجاوز و اشغال شوروی، میان شاعران خط فاصلی می کشد: شاعرانی که با دستگاه اند و شاعران و نویسندگانی که بر دستگاه؛ آنانی که با دولت اند یا اینانی که علیه دولت اند. شاعران وابسته به دولت، چامه های شان را که از نگاه ساخت و پرداخت شعری نیز سست و ناستوار بود، آذین مطبوعات دولتی می ساختند و شاعران متوسط دیگری نیز به دنبال آنان به پیروی از این اندیشه بر می خاستند. بدین گونه، شعر در بند ایدئولوژی افتاد؛ ولی همزمان با آن، روند شعر مقاومت آهسته آهسته پا گرفت هم در درون کشور و هم در بیرون مرز.

شعر برون مرزی مقاومت در فضایی سروده می شد که سایه هولناک سانسور و نظارت حاکمه بر آن مسلط نبود و سراینده اش به هیچ آداب و ترتیبی پایبند نبود. از این رو شاعران برون مرزی، به جان زبان تصویری، از زبان توضیحی و حرفی کار می گرفتند و به جای تکیه و تأکید بر اسناد مجازی و بیان کنایی، با زبان عربی و مستقیم از فاجعه سخن می راندند. از این رو شعر را در قلمرو شعار کشاندند؛ اما شعر درون مرزی به خاطر هراس از دستگاه شکنجه و شلاق کشور، به سوی زبان کنایی و استعاری رانده شد و کاربرد ابهام در شعر و حتی در داستان چنان فزونی گرفت که گاهی از حیطة ادراک مخاطبان خارج بود.

باری، در سال های اشغال، برای بار نخست در تاریخ ادبیات کشور، کانون نویسندگان افغانستان زیر نام “اتحادیه نویسندگان جمهوری دموکراتیک افغانستان” عرض وجود کرد و از بدو گشایش، یعنی سال 1359 (1980) تا سال 1366 (1987) کانونی بود برای نشر و تبلیغ نظام حاکم وقت و آفرینش سنایشنامه برای اشغالگران، حق ستیزان و حق ستانان! در سال 1366 (1978) این نهاد با اساسنامه جدید و با نام “انجمن نویسندگان افغانستان”، نویسندگان غیر وابسته و دگراندیش را به سوی خویش فرا خواند تا راهی دیگر پیش گیرند و ادبیات را از تحزب رهایی بخشند.

انجمن در درازای عمر دوازده ساله اش توفیق یافت تا نزدیک به دو صد عنوان کتاب شعر و داستان را انتشار دهد و گامی استوار در معرفی ادبیات معاصر کشور بر دارد. در سال 1371 (1992) بنیاد گرایان بر کابل و شهرهای دیگر یورش آوردند و همه نهادهای فرهنگی را ویران ساختند، از جمله انجمن نویسندگان را.

غارت، تعصب و تحجر فکری مجالی برای پویایی فرهنگ و ابیات باقی نگذاشت. حکومت تنظیمی و به دنبال آن سیادت طالبان، همه پل های پشت سر را ویران کرد و افق های امید برای آینده را تیر و تار ساخت. چنان فتنه ای برپا گشت که به بیان شیخ اجل: “هریک از گوشه ای فرا رفتند”. پنج میلیون انسان به تبعید داخلی و برون مرزی تن دادند و در این میان هزاران شاعر، داستان نویس، ادبیات شناس، مترجم، هنر پیشه و هنرمند بار غربت را بر دوش کشیدند. هم میهن من در سراسر گیتی آواره است. گفته می شود در شصت کشور جهان، افغانان پناهنده اند.

## ادبیات داستانی

در همان سال های انتشار سراج الاخبار (1911-1918) زمینه آشنایی با ادبیات داستانی اروپایی مساعد گشت؛ ولی تغییرات جدید ادبی و تحولات اجتماعی دوران سلطنت حبیب الله و تلاش های محمود طرزی، باز هم دریچه های داستان نویسی را به روی نویسندگان ما نگشود و مقدر بود که نخستین آزمایش های در عرصه داستان، در سال های بعد و در دهه امانی صورت پذیرد.

گفته آمد که در روزگار سلطنت امان الله، در فضای سیاسی و اجتماعی کشور تحولات محسوس و چشمگیری رخ می دهد: استقلال سیاسی افغانستان به دست می آید و مشروطه خواهان، قدرت مدیریت را در کشور در قبضه دارند؛ مطبوعات گسترده می گردد و از مرکز به شهرها و ولایات کشور رخنه می کند؛ مطبوعات آزاد، رخصت انتشار می یابند و نثر مصنوع و متکلف جایش را به نثر ساده و روان وام می گذارد.

در همین روزگار است که نخستین داستان در جریده “معرفت معارف”، ارگان انتشاراتی دولت در زمینه آموزش و پرورش چاپ می گردد. اسم داستان، “جهاد اکبر” است که در سال 1298 هجری خورشیدی در چندین شماره نامه یاد شده پی هم به چاپ می رسد و درونمایه آن شرح قیام و پایمردی های مردم کشور است در برابر استعمار انگلیس. قهرمان مرکزی داستان، مردی است به نام محمد

اکبر که شرح دلیریهای وی خطوط عمده داستان را می‌سازد. داستان "جهاد اکبر" را مولوی محمد حسین پنجابی نوشته است که سال‌ها در شمار مشروطه خواهان، پشت میله های زندان، نفس کشیده بود. جهاد اکبر هر چند داستانی است از سنخ داستان های جدید، اما هنوز هم گرایش به سوی قصه های کهن و افسانه نویسی های کلاسیک زبان فارسی در آن نمودار است.

"تصویر عبرت" نخستین رمان افغانی است که به خامه محمد عبدالقادر افندی، فرزند سردار محمد ایوب خان، رقمی گشته است. سردار ایوب خان شهزاده افغانی است که در جنگ قدرت با پسر عمویش بر سر سلطنت شکست می‌خورد. نخست به ایران متواری می‌گردد و سپس دست پسرش محمد عبدالقادر هشت ساله را می‌گیرد و با خانواده به هند مهاجرت می‌کند. عبدالقادر در همان جا می‌ماند، آموزش می‌بیند و کتاب "تصویر عبرت" را در سال 1922 در مطبعه سنگی مدارس به دست چاپ می‌سپارد.

"تصویر عبرت" بسا از ویژگی های داستان معاصر را داراست، مضمون آن عنعنه پرستی و سنت زدگی خانواده های اشراف کشور را افشا می‌کند و "بی بی خوری جان"، شخصیت مرکزی، به نیکویی سرشت تیپ خود را دارد و نمونه تیبیک زنان سنت زده اعیانی است. "تصویر عبرت" با آنکه نخستین رمان کوتاه کشور ماست؛ اما فضا و جدال و حادثه در آن به نیکویی و به صورت پویا و اثر گذار و زنده پرورش یافته است. زبان شخصیتها، از جمله بی بی خوری جان، زبان گفتاری است و از عمق زندگی و روان اجتماعی، شخصیت ها نمایندگی می‌کند. هر چند وجود ضرب المثل ها و شعرهایی که آدین داستان گشته است، اندکی به آن طعم و بوی قصه های کهن را می‌بخشد، ولی ساختار آن به خاطر طرح استوار و زبان ساده امروزی و مزید بر آن کاربرد زبان عامیانه، از تصویر عبرت، رمان دلنشین امروزی می‌سازد.

پس از دهه امانی، همان گونه که گفته آمد، دوران نظارت و سانسور و رکود و فقرت فرهنگی آغاز می‌گردد و با آنکه انجمن ادبی کابل علی الظاهر مرکز رشد دهنده ادبیات کشور به شمار می‌آید، اما این نهاد نیز با بقیه السیف نویسندگانی که از آسیب بازداشت در امان مانده اند، نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. "مجله ادب"، ارگان دانشکده ادبیات کابل نیز به چاپ مقالات پژوهشی در عرصه ادبیات می‌پرداخت و برای نشر و پخش شعر و داستان معاصر، هیچ گونه زمینه ای نداشت.

شگفت آور است که وزین نامه ها و رنگی نامه های کشور، بستر بازتاب داستان و شعر نو گشتند و رمان افغان، نخست به گونه پاورقی در روزنامه های "اصلاح" و "انیس" چاپ می‌گردید و سپس به صورت کتاب های داستانی مستقل، توسط همان نهادها، انتشار می‌یافت. شگفت انگیزتر از این، چاپ نخستین داستان های کوتاه در کشور در مجله "آریانا" ست که ارگان انجمن پژوهش های تاریخی افغانستان بود و در سال هایی که ارتجاع ادبی، مجال نوآوری و نوجویی را از حوزه ابدی ما به سرقت برده بود، صحنه نمایش داستان های کوتاه در داستان نگار آن روزگار، "پژواک" و "تورویان" گشته بود.

دهه دمکراسی (1343-1352) همان گونه که برای رشد و پویایی شعر نو در خور اهمیت است، در ساخت داستان نویسی نیز اهمیت شایانی برخوردار است؛ زیرا از آغاز همین دهه است که داستان نویسی براساس معیارهای امروز و ارزشمندیهای دنیای غرب، پدیدار می‌گردد. اسدالله حبیب، دکتر اکرم عثمان، اعظم رهنورد زریاب و سپوژمی رؤوف (بعدها سپوژمی زریاب) دست به نوشتن داستان کوتاه مدرن یازیدند. در سال 1344، نخست رمان فقرنگارانه مدرن به نام "سپید اندام" به دست اسدالله حبیب نوشته شد و روستا باختری نیز در همین سال نخستین رمان ذهنی خویش را در تهران چاپ کرد.

در آن سالها، سایه ادبیات سوسیالیستی شوروی را بر سر آثار غالب نویسندگان افغانی می‌توان آشکارا گواه بود.

آموزش دانشجویان افغانی در شوروی سوسیالیستی، روابط حسنه دو کشور و دید و بازدید مسیون های سیاسی و تجارتي، گسیل آثار ادبیات جدید شوروی چون ماکسیم گورکی، شولوخوف، چنگیز آیتماتوف و دیگر قلمزنان پس از اکتبر 1917، الگویی بود شایسته برای نویسندگانی افغانی؛ از این رو نوشتن داستان های رئالیستی آرمانخواهانه، باب روز ادبیات ما شد.

از سوی دیگر، موج خفیفی از ادبیات ذهنی و روانی نیز جلوه گری می‌کرد و در پهلوئی رمان ها و داستان های رئالیستی و عاشقانه در پی آن بود تا پای جایی پای داستایوسکی، فرانتس کافکا، آلبر کامور و صادق هدایت بگذرد. در آن سالها تب یأس فلسفی و شیفتگی به آثار اگزستانسیالیسم، در میان قشر روشنفکر و قلمزن، افزونی می‌گرفت. پس روی هم رفته سه جریان داستان نویسی از دهه چهل خورشیدی تا کودتای آپریل هریک راه خود را می‌گرفتند:

**1- اجتماع نگاری و رئالیسم آرمان خواهانه که در جستجوی آرمان شهر گمشده خویش بود.**

**2- جریان نوپای ذهنی گرایان و روانکاوانه که در جستجو دنیای درون شخصیت ها بود.**

3- داستان های عاشقانه و رمانتیسیم رقیق و احساساتی که یک شاخه آن به عشق های افلاطونی می انجامید و شاخه دیگرش بازتابی از هوس های تب آلود بود.

پس از کودتای آپریل سال 1357 (1978) روند داستان نویسی نیز چون شعر، دوشقه گشت: بخشی از آن ادبیات داستانی تبلیغاتی، حزبی و دولتی بود که خطوط عمده آن چنین بود:

تجلیل از کودتای آپریل و جلوه دادن آن به عنوان انقلاب کبیر مردمی و پاسداری از دستاوردهای آن

1- دوستی و همبستگی با اتحاد شوروی و خلق آن کشور

2- تقبیح عملکرد مخالفان دولت جدید، جدال با بنیاد گرایی اسلامی به منزله دشمنان مردم و پیکار روانی با امپریالیسم آمریکا.

اکثر قریب به اتفاق نویسندگانی که در این خطه فکری قرار داشتند، از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان یعنی حزب مسلط و یگانه کشور که قدرت را در دست داشت، به شمار می رفتند که در داستان های کوتاه و رمان های خویش در پی توجیه کودتای آپریل بودند.

گفتنی است که در عصر حاضر، اثرگذاری جریان های فکری و ادبی دیگران را نیز بر ادبیات مان، نمی توان نادیده گرفت. این اثر گذاری، گاهی مستقیم و زمانی به گونه غیر مستقیم مشهود بوده است.

بخش دیگر، داستان هایی بود که به ادبیات مقاومت تعلق داشت و در آنها یا نكوش دولت و سیستم بر سر اقتدار محور مرکزی بود و یا شجاعت قهرمانی نهضت مقاومت و چریک های جنگنده علیه دستگاه.

سه جریانی که بر فرهنگ و ادبیات ما بی تاثیر نبوده است، بدین قرار است:

1- فرهنگ و ادبیات روسیه تزاری و روسیه شوروی، یعنی آثار و افکار تولستوی، داستایوسکی، گوگول، چخوف، پوشکین، هایاکوفسکی، لرمانتوف، گورکی، شولخوف، چنگیز ایتماتوف و دیگران. ادبیات سده نوزدهم روسیه، پس از آثار فرانسوی، هم از نگاه قدمت و هم از نگاه فراوانی آمار، بر ادبیات داستانی مان، جلوه های فراوانی داشته است. ادبیات پس از انقلاب اکثراً شوروی نیز بر چپ گرایان و چپ اندیشان و اعضای احزاب مارکسیستی افغانستان، الگویی شایسته ای به شمار می رفته است و پیوسته، این گروه در تلاش بودند که تا به تبعیت از رئالیسم اجتماعی شوروی، تضاد طبقاتی، پاسداری از طبقات و لایه های زیرین جامعه، امید به فرادهای زندگی ساز و ساختن قهرمانان آینده نگر و شیفتگی آرمانخواهانه به آرمانشهر تخیلی را، محور نوشته هایشان سازند و شعر فارسی دری نیز قسماً از مایاکوفسکی، یسه نین و حتی شاعران انقلابی چون لاهوتی (شاعر ایرانی تبعید در شوروی) متأثر است.

2- اثرگذاری ادبیات ایران بر داستان و شعر افغانستان را نیز نمی توان از نیمه دوم قرن بیستم نادیده انگاشت. در این میان اثرگذاری حزب مارکسیستی توده در فصول و مقطع های گوناگونش و با همه فراز و فرودهایش بر ادبیات چپ افغانستان، کاملاً آشکار بوده است. نویسندگان چپ افغانستان از ادبیات کشورهای سوسیالیستی یا نویسندگان و احزاب چپ جهان، پیوسته پیروی و ستایش کرده اند و در کنار نویسندگان روسیه شوروی، دل بستگی به ناظم حکمت، برشت، گارسیالورکا، پابلونرودا، فرخی یزدی و احمد شاملو در آثار تنی چند از نویسندگان ما پیداست.

3- اثرگذاری ادبیات مغرب زمین، به خصوص آثار فرانسوی و آلمانی از دهه دوم سده بیستم آغاز گشته است و اکنون عطف توجه به ادبیات آمریکا نیز، بر این جریان افزون گشته است. داستان کوتاه، نمایشنامه، رمان، پارچه ادبی و شعر منثور از ارمغانهای اروپایی غربی است که در کشور ما پا گرفته است.

ترجمه آثار ادبی اروپا و سرازیر شدن سیل ترجمه های ادبیات اروپایی از ایران، فرایند توجه به ادب مغرب زمین را شدت می بخشد و ادبیات سنتی جایش را به ادبیات مدرن می داد؛ چالش و تقابل ادب سنتی با ادبیات مدرن، مخصوصاً در عرصه شعر، هر روز بعد تازه ای می یافت؛ کهنه اندیشان از نگاه شکل و مضمون بر مواضع گذشته پای می فشردند آن گونه که اشارت رفت، نخستین ترجمه های ادبی از آثار اروپاییان در سال های آغازین دهه دوم سده بیستم آغاز می گردد و محمود طرزی، نوشته ها و رمان هایی از نویسندگان فرانسوی چون ژول ورن را به فارسی دری بر می گرداند. پیش از این روزگار، در نیمه دوم سده نوزدهم نیز ترجمه هایی از آثار اروپاییان به فارسی دری انتشار یافته بود، ولی این آثار بیشتر نبشته های سیاسی، تاریخی و اجتماعی بودند. پیشاهنگ گزارندگان در این دوران،

مردی است به نام «عبدالقادر» که در سال 1873، از تایمز لندن مطلبی را زیر نام «وعظ نامه» به دري برگرداند که به صورت مستقل انتشار یافت.

روند ترجمه هرچند در افغانستان رضایت بخش نیست؛ ولی پس از 1950 آهنگ رشد آن شتابنده تر بوده است و پس از ترجمه آثار فرانسوی، ترجمه بیشتر به ترجمه آثار ادبیات آلمانی و انگلیسی، جلب گردیده است. نویسندگان ما تاکنون کارهای ادبی گونه، شیلر، توماس مان، هرمان هسه، برتولت برشت و دیگران را از ادبیات آلمانی، و تاگور، ویلیام گری، ویلم مانچستر، سامرست موم، آگاتا کریستی و گروهی دیگر را از ادبیات انگلیسی ترجمه کرده اند. در غربت نیز قلمزنان ما دست از ترجمه باز نگرفته اند و آثاری از ادبیات دیگران به زبان های مادری خویش برگردانده اند؛ اما از جایی که زمینه چاپ کمتر میسر است، فیض این ترجمه ها کمتر عام گردیده است.

باری، از بیست و سه سال بدین سو، مهاجرت ناخواسته نویسندگان کشور در سراسر گیتی آغاز گردید و نظام جامعه ادبی ما را فرو ریخت. بعد از اشغال کشور توسط یک صد و سی هزار نفر از ارتش سرخ، این مهاجرت ها آغاز گشت و در زمان حکومت مجاهدین با شدت هرچه بیشتر ادامه یافت و در روزگار امارت طالبان به اوج خویش رسید و می توان گفت هیچ نویسنده دری زبان در کشور نبود که فرار را برقرار ترجیح نداده باشد؛ از این رو ادبیات فارسی دری پاره پاره گردید و هر پاره اش در کشوری و سرزمینی فرو افتاد و روی هم رفته سه حوزه ادبی ناهمگون به وجود آمد:

1- حوزه ادبی ایران.

2- حوزه ادبی پاکستان.

3- حوزه ادبی کشورهای مغرب زمین

هریک از این حوزه های ادبی، ویژگی های محیطی خویش را داشته است. در حوزه ادبی ایران، ادبیات از نظر فرم و قالب و ساختار و تکنیک رشد نسبی خود را داشته است؛ زیرا قلمزنان افغانستان در این کشور همزبان، هم امکانات گسترده دسترسی به آثار ادبی فارسی داشته اند و هم از تجارب شاعران و نویسندگان کشور میزبان بهره برده اند. وضعیت شعر مهاجران افغانستان را در ایران با مقایسه نثر آنان مطلوب تر می یابیم و شاخه برومندی از شعر شاعران جوان سربلند کرده است که با بدعتها و بدایعی همراه است. هرچند شعر این دسته از شاعران غالباً صبغه مذهبی دارد و زیر تأثیر اساطیر سامی- اسلامی است؛ اما از نظر پرداخت و تکنیک تازه استوار و بهنجار است.

در پاکستان شاعران و نویسندگان افغانستان چون با رخدادها و حوادث جاری کشورشان پیوسته، پیوند تنگاتنگی داشته اند، بازتاب جنگ، بحران و نابسامانی کشور، در آثار ادبی شان جلوه گری دارد. ویژگی دیگر پاکستان در این بوده که سانسور در آنجا بیداد نمی کرد و هزینه چاپ کتاب نیز به گونه ای بود که هر نویسنده ای توان چاپ و انتشار کتاب هایش را داشت و در بیست سال گذشته، صدها جلد کتاب از قلمزنان افغانستان از سرتاسر گیتی در این کشور اقبال چاپ یافته است.

در مغرب زمین، یعنی اروپا، آمریکا و کانادا، به علت زبان بیگانه کشور میزبان و دسترس اندک خوانندگان و خوانندگان ادبیات به منابع سرشار ادبی به زبان فارسی، داستان و شعر، تحول کیفی چشمگیری نداشته است و جز نویسندگان توانمندی که در سال های پسین رحل اقامت در آن سامان افکنده اند، از نسل نو برخاسته نویسندگان یک ربع قرن اخیر آثار بکر و پخته با زبان شسته و پالوده کمتر خوانده ایم.

اینک شاعران و نویسندگانی که سالها در پاکستان زیسته بودند، به میهن برگشته اند؛ اما نویسندگان تبعیدی در کشورهای دیگر هنوز هم نگران آینده اند و بار غربت را بر دوش می کشند. ادبیات امروز افغانستان ادبیاتی سیاسی است. عمده ترین مضمون های آن را جنگ، اشغال، مهاجرت، اندوه غربت و نوستالژی بازگشت به گذشته می سازد.

در شعر هنوز هم سنت گرایان و نوگرایان، آیشان به یک جوی نمی رود؛ اما نسل برخاسته در دهه اخیر مشعلدار شعر مدرن است. شعری که گاه وزن و قافیه را هم بر نمی تابد و با آنکه آواره است، اما فردهای امید بخشی را نوید می دهد.

داستان های کوتاه و رمان نیز مضمون عمده اش از بحران سال های پسین مایه می گیرد و در کنار نسل سال های چهل خورشیدی، اینک گروهی از راه رسیده اند که صدایشان از حلقوم تاریخ معاصر بر می خیزد، اما با شگردها و تکنیک های نوآیین.

ادبیات امروز افغانستان، چتر خویش را از دست داده است و تاریخی که همه قلمزنان آواره، زیر آسمان آبی افغانستان چتر از دست رفته شان را بازیابند، نمی توان به یک روند سالم، پویا و پیش رونده در ادبیات افغانستان خوش بین بود. از میان شاعران یک ربع قرن اخیر، می توان از لطیف پDRAM، پرتو نادری، سمیع حامد، کاظم کاظمی، ابوطالب مظفری، و از میان بانوان، لیلا صراحت، خالد فروغ، حمیرا نگهت و ثریا واحدی را نام برد.

از نسل پسین داستان نویسان، کسانی چون خالد نویسا، رازق مأمون، حسین فخری، سرور آدرخش، آصف سلطان زاده و تنی دیگر را می توان نام گرفت. برای نخستین بار پس از مهاجرت نویسندگان به کشورهای مختلف جهان، انجمن نویسندگان شاعران افغانستان در تبعید، در کشور هلند ایجاد گشت و رسمیت یافت و نخستین کنگره موسس آن به تاریخ 30 آگوست 2003 در شهر لیدن هلند جلسه ای برگزار کرد.

نویسنده: لطیف ناظمی